



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۲۰/۰۸/۳۰

عبدالقیوم میرزاده

کتاب زنان و مشکلات فرا روی شان در جامعه افغانی

قسمت دوم

در کتاب « ملت، منافع ملی و دولت ملت در افغانستان » زیر عنوان زنان و مشارکت آنها در روند ملت سازی و منافع ملی کشور ما توضیح مختصری ارائه کرده بودم. در همان جا وعده سپرده بودم که در آینده مسئله زنان را در جامعه افغانی با کاوش بیشتر مورد مذاقه و ارزیابی قرار دهم، تا زوایای تاریک عدم مشارکت فعالانه زنان را در چرخ اقتصادی و سیاسی کشور تا حد توان و امکان نمایان سازم و دلایل و عوامل بازدارنده ای را که در افغانستان از مشارکت فعال زنان در شگوفایی اقتصاد و اداره کشور جلوگیری کرده و میکند، بر شمارم، و راه های برون رفت و بهبود این معضله اجتماعی را نشانی کنم. مسئله زنان و مشارکت این قشر در اجتماع، سیاست، اقتصاد و اداره بخشی دیگری از آسیب بزرگ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ما میباشد که باعث نا توانی، عقب مانده گی و در مانده گی کشور ما افغانستان عزیز گردیده است. بدون رفع این آسیب بزرگ اجتماعی، رسیدن ما به منزل مقصود ملت یک پارچه و راه یابی به شاهراه ترقی و پیشرفت میسر و ممکن نیست. تجربه کشور های توسعه یافته به وضاحت این را میرساند که میزان یا نرخ مشارکت زنان در اجتماع، اقتصاد، اداره و سیاست با درجه رشد و توسعه یافتگی آن کشورها مستقیماً متناسب است. همچنان توسعه پایدار به مثابه فرایندی که مردم یک کشور برای دستیابی به یک زنده گی مرفه به آن نیازمند اند، بدون استفاده مؤثر از همه ظرفیت ها و امکانات و مشارکت همه مردم که زنان بخش قابل توجه پنجاه درصدی این ظرفیت را تشکیل میدهند، در این روند امریست غیر محتمل. زیرا برای بشر پیوسته امکانات محدود بوده و نیازمندی های جامعه نامحدود میباشد. این افزایش نامحدود نیازمندی ها سیاست گذاران و متخصصین اداره و اقتصاد را به این نقطه عطف میرساند که درسیاستگذاری هایشان اشتراک همه اقشار، بویژه قشر زن را در اداره و اقتصاد بصورت مؤثر در نظر داشته باشند. مدیران خوب در سراسر جهان پیوسته راه ها و راهکار هایی را جستجو میکنند تا همه افراد جامعه اعم از زن و مرد در دوران چرخ اقتصادی سهم شانرا ادا کنند.

زنان نیمی از باشندگان کشور ما را احتوا میکنند و در عین زمان مادر و پرورش دهنده آن نیم دیگر نیز میباشد که به نحوی وجودشان بر کل جامعه ما تأثیر بیولوژیکی، روانی و ساختاری محکم دارد. زن نقش بسیار بزرگی در ساختار و انکشاف اجتماع انسانی داشته و مظهر تحقق آمال انسان در روی زمین است، این زن است که انسانیت را بنیان گذاشته و با تربیه و پرورش خویش مرد را به معراج میفرستد. زن است که مشاهیر، علما، دانشمندان و خبره گان را در دامنش پرورش داده است و از برکت پرورش او در رفاه زنده گی میکنند و بلاخره اگر زن نمیبود بشریت هم وجود نمیداشت. اما بنا بر نگرش نا برابر جامعه ما در قبال این قشر، موجودیت فرهنگ مرد سالاری، موجودیت خشونت خانواده و اجتماع علیه زن، منفعل بودن این قشر در برابر انواع تبعیضات و نا برابری ها و عدم مشارکت فعال این قشر در همه امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره، سوء استفاده ابزاری از عده نماینده گان زن در ساختار بروکراتیک، ارگانهای رهبری، پروسه های انتخاباتی و جامعه مدنی کشور و جا زدن آن به عنوان مشارکت عمومی زنان در جامعه و تقسیم فطری امور منزل و کار خانه و فرزند داری برای زنان و امور کار های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و اداره امور

۴ از ۱

کشور برای مردان یعنی تقسیم نا برابر کار اجتماعی باعث آن شده تا این قشر در کشور از شرکت در همه تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بدور نگهداشته شود و جایگاه اش در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه همچنان خالی بماند. در افغانستان زیر نفوذ فرهنگ مردسالار جامعه، سوء استفاده از ابزار مذهب، بی باوری، عدم اعتماد به نفس و منفعل بودن خود زنان برای مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان در همه عرصه های زنده گی اعم از سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نقش بسیار اندک داشته و در جامعه منحصی فرد کامل تلقی نمیگردد. بیشتر این تلقیات بر میگردد به خود زنان. ایشان اند که مردان فردای مردسالاری جامعه را در دامان خویش پرورش میدهند، زنان کشور ما خود در مشارکت فعال شان در اجتماع بی باور اند، خودشان احساس نا توانی و بی انگیزه گی میکنند، آنها سیاست و کار اجتماعی را خارج از توان و ظرفیت خویش میدانند و به تأثیر گذاری خویش در جامعه و سیاست باورمند نیستند. به قول پیر بوردیو (Pierre Bourdieu ۱۹۳۰ - ۲۰۰۲) جامعه شناس و مردم شناس شهیر فرانسوی و نویسنده کتاب تمایز « در جوامع نا برابر اجتماعی که فرهنگ مرد سالار متمرکز است مردان قویاً مجبور اند نه فقط اینکه مجاز اند - که عقیده ای را بیان کنند در صورتیکه زنان هیچ نیاز و اجباری به اظهار عقیده حس نمیکنند و به آزادی بیشتری میتوانند این وظیفه را به دیگری یعنی مردان محول کنند به عباره دیگر وکیل بگیرند.»، در بسیاری از حالات آنها حتی برای انتخاب همسر خود را نا توان میپندارند، در انتخاب همسر هم وکیل میگیرند تقریباً در تمام فرهنگ ها زنان برای انتخاب همسر وکیل، ساقدوش یا رهنما میگیرند. در سطح خانواده بیشتر از مردان خانواده زنان خانواده ها بالای دختران شان تأکید به رعایت سنت ها و عادات بازدارنده از تحصیل، مخصوصاً تحصیلات عالی، مشارکت و برابری دارند. آنها هستند که دختران شان یا زنان فردای کشور را با افکار نا سالم گذشته و تبعیض جنسیتی باز تولید میکنند.

به قول گاندی که میگوید « چه دارویی باید تجویز کرد برای ملتی که گدایی را قناعت می نامند و زنده گی در فلاکت و نکبت را صبر میدانند و با تبسمی بر لب این حماقت را به گردن حکمت خدا می اندازند!! » بناً اگر مسئله مشارکت زنان را بصورت قانونمند در برنامه ریزی های آینده ساز کشور در نظر بگیریم، توجه نخست باید به فرهنگ حاکم در کشور مبذول گردد. در ساختار فرهنگی کشور ما که عبارت از مجموعه ای عادات، عقاید، باور ها، هنر ها، آداب، اخلاق و حقوق متداول در میان مردمان ما میباشد، این باور حاکم است که زن ضعیف است، زن نا توان است، این باور بیشتر باور خود زنان است. باید این باور از ریشه دگرگون گردد، این دگرگونی را زن بایست بیلورد، او خودش باورمند خودش گردد زنان کشور ما باید اولاً خود اعتماد به نفس پیدا کنند و در راه مشارکت عمومی در جامعه کوشا گردند و همان است که با مشارکت در همه امور اجتماع و سیاست حقوق برابر خود را نیز در جامعه نهادینه میگردانند. با وصف تصویب قوانین تساوی حقوق زن و مرد، قانون عدم خشونت علیه زنان و سایر اصولنامه ها و قوانین برای رعایت حقوق زنان، مقررات زمان طالبان چون ضرب و شتم، آزار روحی، ازدواج های دختران صغیر، بهره کشی و فروش دختران، ممنوعیت تحصیل و نداشتن حقوق سیر و سفر برای زنان تا کنون در مراکز شهر ها و محلات به شدت وجود دارد.

گزارشات درد آوری از گوشه و کنار کشور در باره سنگسار ها، فتوی های ظالمانه مذهبی، ظلم و تعدی علیه زن وجود دارد. صد ها زن در گوشه و کنار کشور بدست اعضای خانواده های شان کشته شده اند که قتل شان نه گزارش شده و نه بررسی طب عدلی در زمینه صورت گرفته است. خود کشی ها و خودسوزی های زنان در سالهای اخیر در کشور ما بیانگر افزایش چشمگیر خشونت علیه زن و بیداد جامعه مرد سالار میباشد.

ارقام احصایوی ارگانه های اداره دولت از شرکت ۳۰ درصدی زنان در هر دو مجلس شورای ملی، موجودیت بیش از ۴۰ درصدی دختران در مکاتب و پوهنتون های مرکز و ولایات، موجودیت حدود ۲۵ درصد معلمان زن در مکاتب و اشتغال بیشتر از ۲۰ درصد زنان در ادارات دولتی و شفاخانه ها خبر هایی امیدوار کننده از مشارکت زنان کشور ما در کلیه امور کشوری میدهد اما همانطوریکه در بالا ذکر کردم بیشتر از ۸۰ درصد زنان کشور ما در مرکز و ولایات، قرأ و قصبات به همان شکل قوانین طالبی زیر سیطره بیداد افراط گرایی و مرد سالاری زنده گی دارند. سنگسار ها و محاکم صحرایی علیه زنان همچنان جریان دارد.

رفتارهای نمایشی و حرکات سمبولیک، درد زن جامعه ما را دوا نمیکند، بلکه برعکس، پروسه بیداری و آگاهی زن را بیشتر به مشکل مواجه میسازد. برویت قوانین کشور بویژه قانون اساسی و قانون منع خشونت علیه زن راه های قانونی برای مشارکت زن در فعالیت های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اداره کشور هموار گردیده است اما این به هیچوجه

کافی نیست زیرا از یکطرف در شرایط نا امن امروز کشور ما که دولت حتی در پایتخت توان تطبیق قانون را ندارد و در سراسر کشور ملوک الطوائف با اندیشه های سنتی و تفکر زن ستیز حاکم است این قانون اساسی و یا قوانین در این راستا چه دردی را دوا میکند؟ از طرف دیگر در جاییکه حتی قدرت دولتی با همین قانون حامی حقوق زنان حکمرانی داشته باشد نمیتواند بزور وارد حریم خانواده ای که در آن فرهنگ و تفکر تبعیض علیه زن و مشارکت او در اجتماع حاکم است، گردد. بناً با آنکه قوانین نقش ارزنده ای را در این راستا دارند اما زنان کشور ما به آگاهی از نقش خویش در تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیازمند اند، لازمی است نخست باور های حاکم در ذهن خود زن تغییر یابد، زنان باید به مؤثریت مشارکت شان در جامعه باورمند گردند. آنها هم پسران و هم دختران شان را با باور های نو برای مشارکت عموم مردم بدون تبعیض جنسیتی و سایر نابرابری های اجتماعی تربیت کرده و به جامعه بسپارند. خلاصه در یک کلام باید خاطر نشان کرد که از همه مهمتر و اولتر لازم است تا فرهنگ آزادی و برابری انسانی زن در جامعه نهادینه گردد. به قول جواهر لعل نهرو « برای بیدار شدن مردم این زنان است که باید بیدار شوند، وقتی دختری حرکت میکند خانواده به جنبش درمی آید پس از آن روستا، شهر و ملت نیز تکان خواهند خورد.»

البته که این راه یک شبه نیست زحمات و قربانی های بیشماری را مطالبه دارد. تا کنون تکانه های بیشماری در کشور ما وجود داشته و دارد که بیداری و آگاهی زنان را در پسوند خویش نهفته داشت ولی زنان کشور ما بنابر نبود سیستم سازمان دهنده، اداره کننده و رهبری کننده یا مدیریت سالم و عدم موجودیت یک اجماع نظر و یا یک سازمان سراسری زنان نتوانستند از آن بهره جویی مؤثر کنند. حادثه فرخنده شهید در شهر کابل و حوادث بیشمار سنگسار ها، خود سوزی ها و خود کشتی ها در سرتاسر کشور مؤثر ترین محمل های بیدار کننده محسوب میگردند تا ارگانهای مدافع برابری حقوق زنان، رسانه ها و ادارات فرهنگی در افغانستان با بهره جویی مؤثر از آن در بیداری این قشر بسیار با اهمیت و محوری جامعه و مشارکت اش در اجتماع، سیاست و اقتصاد استفاده میکرد. که متأسفانه این تکانه های بسیار با ارزش به زودی به فراموشی سپرده شد. ما به هیچ پیشرفتی نایل نخواهیم گشت که عنصر ضد پیشرفت در تفکر محوری ترین قشر جامعه یعنی زنان حاکم باشد.

گاندی فقید در زمینه میگوید: « توهینی بزرگ خواهد بود که زن را جنس ضعیف شمرد. اگر من زن متولد شده بودم در مقابل ادعا و تصور مرد که زن را بازیچه خویش بشمارد، شورش میکردم. از تمام معایب و مفاصدی که مرد مسئول به وجود آوردن آنهاست هیچ کدام به این اندازه انحطاط انگیز و ناراحت کننده و خشونت آمیز نیست که نیمه بهتر جامعه بشری را مورد توهین و تحقیر قرار دهد. من از لحاظ فکری و ذهنی خودم را زن میکنم تا بتوانم درون قلب زن راه یابم.» چنانچه ماری ولستون کرافت Mary Wollstonecraft (۱۷۵۹ - ۱۷۹۷) فیلسوف، نویسنده و وکیل مدافع زنان انگلیسی بیش از هر چیزی خواهان شخصیت انسانی برای زنان بود. او می گفت زن بازیچه مرد یا زنگوله او نیست که در هنگام فراغت از تعقل، با صدای جرینگ و جرینگ آن خود را سرگرم کند. به بیان دیگر، او چنانکه کانت می گفت وسیله محض یا ابزاری برای خوش بختی یا کمال شخصی دیگر نیست بلکه همان چیزی است که کانت آن را هدف نامید، یعنی عاملی خردورز که کرامت او در قابلیت خود سامانی خویش نهفته است. هرگاه با فردی همچون وسیله محض رفتار کنید گویی او را کم تر از شخص می دانید، یعنی وجود او قائم به خود نیست بلکه از ضامنه شخصی دیگر است. پس مثلاً اگر رفتار شوهری با زن خود در حد رفتار با یک گیاه زیبای خانگی باشد گویی او را شیئی پنداشته که فقط برای کام روایی خود آب و نانش می دهد. به همین ترتیب، اگر زنی اجازه دهد که با او چنین رفتاری شود از منزلت انسانی خود نزول کرده است. یعنی به جای آن که مسئولیت پرورش خود رأی تبدیل شدن به سپیداری تنومند را بپذیرد از آزادی خود دست شسته و اجازه می دهد دیگران از او درختچه ای کوچک گرچه زیبا بسازند. از همه این نظریات و پژوهش ها به این نتیجه میرسیم که این زن است باید تغییر کند، او تابشگر این فرهنگ گردد که زن انسان کامل الحقوق و کامل الاختیار مانند مرد است و این فرهنگ در کلیه سطوح جامعه نهادینه گردد.

تا زمانی که خود زنان به این باور و آگاهی نرسند که آنها مانند مردان انسان کامل توانمند بوده و در جامعه نقش مهمتر و بیشتر از مرد را دارا میباشند، فرودست و فرادستی در جامعه در کار نیست و اگر زن خودش برای احراز جای و مقامش در تکاپو نگردد، این خودش است که سند محکومیت و فرودستی اش را با وصف مقام شامخ اش در جامعه تسجیل میکند و اگر زنان جامعه ما بیدار نگردند این جامعه قرن های دیگر با این مشکلات که دارد تقلا خواهد کرد.



[برای مطالب بیشتر این نویسنده لطفاً اینجا را کلیک کنید](#)

